

نگاهی انتقادی به ترجمه «رویکردهای شعر معاصر عرب»

براساس رویکرد مقابله‌ای

ناصر زارع*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۵)

چکیده

احسان عباس (۱۹۲۰-۲۰۰۳م)، ادیب و ناقد و مصحح و مترجم و مورخ فلسطینی از نادره کاران این روزگار بود. از او آثار گوناگون و ارزشمندی از ترجمه و تصحیح متون تا نقد ادبی برجای مانده است. از آثار نقدی وی کتاب *اتجاهات الشعر العربی المعاصر* را می‌توان برشمرد. این کتاب از چاپ نخست آن در سال ۱۹۷۷م تاکنون از منابع معتبر در قلمرو نقد شعر معاصر عربی به ویژه اشعار شاعران پیشگام بوده است. کتاب، هشت فصل دارد و یک پیوست. آن هشت فصل در پیوند با نقد و بررسی رویکردهای شعر معاصر است و آن پیوست، شامل اشعاری بررسی شده در آن فصول هشت‌گانه است. این کتاب را حبیب‌الله عباسی با پیشگفتاری و پانوشته‌هایی به سال ۱۳۸۴ش با عنوان *رویکردهای شعر معاصر عرب به فارسی برگرداند؛ برگردانی شتابناک با لغزش فراوان*. نادیده گرفتن دستور زبان عربی، ترجمه نادرست واژگان، اصطلاحات و جمله‌ها، بی‌اعتنایی به فحوای متن و سیاق و موضوع بحث، برگرداندن بخش‌هایی از متن کتاب از جمله نقصان‌ها و لغزش‌ها است. روش نقد و بررسی این ترجمه روش مقابله‌ای است و آن‌چه بر مبنای این روش در این نوشتار نقد و بررسی می‌شود، مشتق است نمودار خروار که نشان می‌دهد برگردان کتاب *اتجاهات* به ویژه بخش نثر آن در بسیاری موارد با اصل عربی ناهمخوانی، بلکه تضاد کامل دارد. شمار لغزش‌ها تا به حدی است که برگردانی نو یا دست‌کم ویراستی کامل از کتاب ضرورتی است ناگزیر.

واژگان کلیدی: نقد مقابله‌ای، رویکردهای شعر معاصر عرب، احسان عباس، ترجمه،

حبیب‌الله عباسی.

مقدمه

هر تحولی از جمله تحولات فرهنگی و ادبی در هر جامعه بشری از راه اندیشه حاصل می‌شود. سرچشمه اندیشه‌ها یا پژوهش‌ها و تألیفات است یا ترجمه آثار صاحبان اندیشه (آذرنگ، ۱۳۹۴: ۱۱). ترجمه دریچه‌ای است گشوده روی جهانی نو و از مهم‌ترین ابزارهای تبادلات فکری و تحولات فرهنگی میان مردمان ناهم‌زبان است. از این رو، «ترجمه در نوسازی فرهنگ ما در طول یکی دو قرن گذشته و در پردازش شکلی که این فرهنگ اینک به خود گرفته سهم بسزایی داشته است» (حق‌شناس، ۱۳۷۷: ۴۹) و نقش بارز و پیش‌برنده‌اش در سیر تجدد و تحولات ادبی ایران از قرن نوزدهم به این سو انکارناپذیر است (کریمی حکاک، ۱۳۸۹: ۲۶۲-۲۵۹). علاوه بر این، در اهمیت ترجمه در قلمرو ادبیات همین بس که طریقی نو که در قرن بیستم روی شعر فارسی و عربی گشوده شد، تابعی از متغیر ترجمه در این دو زبان بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۴).

باری، ترجمه در ایران که در دوره‌های متفاوت از روزگاران دیرین تا عصر حاضر شاهد جنبش‌های مختلف بوده است (آذرنگ، ۱۳۹۴: ۱۶-۱۱)، امروزه با وجود بد و خوب‌های بسیار یکی از دوره‌های بالندگی و شکوفایی خود را می‌گذراند. در این چند دهه، آثار فراوان ادبی و نقدی از زبان‌های مختلف از جمله از زبان عربی به فارسی ترجمه شده است. کتاب *اتجاهات الشعر العربی المعاصر اثر احسان عباس* از جمله آن‌ها است، کتابی موجز در قلمرو شعر معاصر عربی. پرسش این است که برگردان این کتاب تا چه میزان در خور اعتماد و سازگار با متن اصلی است و چه اشکالاتی بر آن وارد است؟ اساس این نوشتار مقابله‌ای بر این فرض است که ترجمه کتاب *اتجاهات کاستی‌ها و لغزش‌های* پرشماری دارد و بسا که خواننده در مواردی نه اندک، مطالبی یکسر متفاوت با متن مبدأ می‌خواند و ناچار از درک و دریافت درست فحوای کتاب بی‌نصیب می‌ماند.

۱. احسان عباس و کتاب اتجاهات در نگاهی گذرا

احسان عباس (۱۹۲۰-۲۰۰۳م) زاده فلسطین و بزرگ شده آنجا بود. او با یادگار نهادن دهها کتاب گرانمایه و صدها مقاله پرمایه که حاکی از کمال فضل و وسعت دانش اوست، قدری بلند دارد و ذکری جمیل. این دانشمندِ بسیاردان، در قلمرو تحقیقات و مطالعات ادبی، یگانه روزگار خود بود؛ سخن سنج بود و تاریخ‌نگار و مصحح و مترجم و نیز بهره‌مند از هنر شاعری. کارنامه علمی درخشان و ماندگار و عالم‌پسندش از تصحیح، ترجمه، نقد و تاریخ، چندان پر برگ و بار است که برشمردن آن همه آثار در این جا خود فهرستی بلند و مفصل پدید می‌آورد که بیرون از این پژوهش است. آثار وی در بین اهل تحقیق چون کاغذ زر حسن قبول دارد. «پس از طه حسین، اوست که در جهان عرب، زبانزد دانش‌پژوهان ادبیات عربی است» (Meisami, 1998: 2).

احسان عباس، ناقدی بصیر، نکته‌یاب، ژرف‌نگر، باریک‌بین و منصف بود. هم تاریخ نقد ادبی نوشت و هم نقدهایی در حوزه آثار منشور و منظوم عربی. هم آثار نویسندگان و شاعران قدیم را نقد کرد و هم از آن معاصران را. از جمله آثار نقدی وی چنان که اشاره شد کتاب اتجاهات الشعر العربی المعاصر است که البته این کتاب برای شناساندن مرتبت بلند او به منزله نشان دادن کوهی است به مویی. این کتاب اتجاهات که به سال ۱۹۷۷م نوشته شده، هشت فصل کم‌برگ دارد و پیوستی کم‌برگ‌تر که در مجموع، ۲۲۷ صفحه - بر اساس چاپ دار الشروق - است. حبیب‌الله عباسی آن را با عنوان رویکردهای شعر معاصر عرب به فارسی برگردانده و انتشارات سخن در سال ۱۳۸۴ش منتشرش کرده است. خطوط اصلی کتاب به اجمالی فهرست‌وار از این قرار است: فصل اول، «نگاه تاریخی کوتاهی» است به آرای مخالفان و موافقان شعر نو و بسترها و عوامل شکل‌گیری این نوع شعر و جایگاه آن با تمرکز بر آراء نازک الملائکه و ادونیس. فصل دوم، در باب «تجربه‌های نخستینی» است که آن‌ها را به باور نویسنده باید آغازگاه شعر نو عربی دانست. در فصل

سوم، «عواملی که رویکردهای شعری را مشخص می‌کند» به اختصار بررسی شده‌اند. فصل چهارم درباره «زمان» در شعر نو است. فصل پنجم، بررسی نگاه شاعران نوپرداز به مقوله «شهر» است. فصل ششم، بررسی نظرگاه شاعران درباره «سنت» و چند و چون کار بست آن در شعر شاعران نوگرا است. فصل هفتم، فصل «عشق» است و جایگاه آن در شعر نو. فصل هشتم در باب «جامعه» است. بخش پیوست کتاب، ویژه اشعاری است که نمونه‌هایی از آن‌ها در فصول هشت گانه کتاب، تحلیل و بررسی شده است.

۲. اهمیت کتاب و پیشینه پژوهش

این کتاب کم برگ و پر بار از کتاب‌های سودمند و روشنگری است که در قلمرو شعر معاصر عربی نوشته شده است. آنچه بر قدر و قیمت کتاب می‌افزاید، تصنیف آن به خامه دانشوری است نامور و بسیار دان که به گواهی آثار مفصل و مایه‌ورس احاطه گسترده و عمیقی به ادبیات عربی از آغاز تا عصر حاضر داشت. این کتاب از زمان چاپ نخست تا کنون، همواره از منابع تحلیلی معتبر و موثق برای پژوهشگران در قلمرو شعر معاصر بوده است. نظر به ارزش کتاب، برگردان آن به زبان فارسی گامی ارزشمند است که برداشته شده؛ هر چند بهتر از این باید. در ارتباط با نقد این ترجمه تا آنجا که نگارنده می‌داند تا کنون پژوهشی انجام نشده است.

۳. گذری بر ترجمه کتاب و روش بررسی و نقد آن

«اگر ترجمه را به صورت برگردان نوشته یا گفته‌ای از یک زبان به عنوان زبان مبدأ به زبان دیگر یا زبان مقصد تعریف کنیم، مطلوب‌ترین نوع این برگردان زمانی تحقق می‌یابد که تأثیر آن نوشته یا گفته در خواننده یا شنونده زبان مبدأ به خواننده یا شنونده زبان مقصد نیز منتقل شود» (صفوی، ۱۳۸۸: ۸). با توجه به تعریف مشروط صفوی و سخن جی. سی.

کتفورد^۱ (۱۹۱۷ - ۲۰۰۹م) زبان شناس انگلیسی که «مسئله محوری کنش عملی ترجمه پیدا کردن معادل‌های زبان مقصد است» (خان جان، ۱۳۹۴: ۸۵) و نظر به سخن جولیان هاوس^۲ زبان‌شناس و ترجمه پژوه آلمانی که «ترجمه می‌باید واجد نقشی معادل نقش متن مبدأ باشد» (خان جان، ۱۳۹۴: ۸۳)، ذیل پرسش مقدمه به نحوی دیگر این پرسش مطرح می‌شود که آیا ترجمه کتاب اتجاهات در انتقال معنی ترجمه‌ای بسنده و وفادار به متن مبدأ است؟ همچنین از آن جا که ترجمه باید انعکاسی واقعی از اثر اصلی باشد (حیدری، ۱۳۹۸: ۱۶۹)، عناصر متنی این ترجمه چگونه به زبان مقصد منتقل شده است؟

مقایسه ترجمه و متن عربی نشان از خطاها و کاستی‌هایی دارد که گستره آن‌ها بیش و کم از آغاز تا پایان کتاب است. اگر از تعبیر پُل گرایس^۳ (۱۹۱۳-۱۹۸۸م) فیلسوف تحلیل زبان انگلیسی وام بگیریم، خواننده در این ترجمه به لحاظ کمیت^۴ و کیفیت^۵ و ربط^۶ و شیوه بیان^۷ (صلح‌جو، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۷) با خبط و خطاهایی مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، مطالب این ترجمه به لحاظ کمیت و کیفیت مطالب و نامرتب بودن با متن اصلی و شیوه ناسخته بیان آن‌ها، گاه کمتر و گاه بیشتر، اما به طور مستمر از ابتدا تا انتها ایرادهای بارزی دارد. این خطاها، اغلب از این قرارند: ترجمه نادرست واژه‌ها و جمله‌ها، فروگذارند بخش‌هایی از متن کتاب، نادیده گرفتن دستور زبان عربی، توجه نکردن به فحوای متن و سیاق بحث. در بیشتر موارد این ایرادها در یک جمله یا بند، آن چنان انباشته و در هم تنیده‌اند که جدا کردن آن‌ها سخت دشوار است و به علت انباشت لغزش‌ها در یک جمله یا بند به تکرار عبارات و درازی سخن می‌انجامد. به موجب همین انباشت و درهم‌تنیدگی،

1- J. C. Catford
2- Juliane House
3- Paul Grice
4- Quantity
5- Quality
6- Relation
7- Manner

لغزش‌های ترجمه در دو بخش بررسی و نقد می‌شود: یکی بخشِ نثر کتاب که پُربرگ‌ترین بخشِ کتاب است و دیگر بخشِ اشعارِ کتاب که نسبت به بخشِ نثر، حجم کمی دارد. از آن رو که «فرآیند ترجمه در قلمرو زبان‌شناسی مقابله‌ای قرار می‌گیرد» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۹۴: ۷۵) و در این نوع زبان‌شناسی «نظام دو زبان متفاوت با هم سنجیده شده و همانندی‌ها و ناهمانندی‌های آن‌ها توصیف می‌شود» (Munday, 2016: 15-74). اساس این نوشتار رویکردِ مقابله‌ای^۱ است؛ رویکردی که «امکان تحلیل ویژگی‌های زبانی - موقعیتی متون مبدأ و مقصد، مقابله دو متن و در نهایت ارزیابی میزان تطابق نسبی آن‌ها را مهیا می‌سازد» (خان‌جان، ۱۳۹۴: ۸۲؛ حیدری، ۱۳۹۸: ۱۹۰ و سیدان، ۱۳۹۵: ۸۹). در چارچوب همین رویکرد، تمامی نمونه‌های منتخب یک به یک با متن عربی مقابله و ارزیابی می‌شود. آن‌گاه نگارنده از هر متن بررسی شده تا حد مقدور ترجمه‌ای اگر نه در حد کمال مطلوب، دست کم وفادار به متن اصلی به دست می‌دهد. نگارنده، بی‌هیچ داعیه، نقدها و ترجمه‌های پیشنهادی خود را عاری از کاستی و خالی از خلل نمی‌داند. گفتنی است آنچه در این نوشتار به دور از پسند و ناپسندِ ذوقی نگارنده، مقابله و بررسی می‌شود، اشتباهات مسلمی است که به موجب آن‌ها برگردانِ فارسی در مواردی بسیار از متن اصلی دورِ دور افتاده است. در این جا دور از مروت است اگر نگارنده قدرِ مترجم کتاب را به پاسِ کارنامه‌اش خاصه در قلمرو ترجمه نداند و ارج‌گذار او نباشد. همچنین باید انصاف داد که مقدمه مترجم و پانوشته‌های وی کاری است مفید و نیکو برای خواننده، خاصه خواننده ناآشنا یا کم‌آشنا با شعر معاصر عربی جهت فهمِ اشاراتِ کتاب؛ هرچند لغزش‌هایی نیز در این پانوشته‌ها وجود دارد که البته سخت نادرند و بر نادر هم حکم نتوان کرد.

۴. نقد و بررسی ترجمه نثر کتاب رویکردها

متن عربی: إِذَا كَانَ هَذَا الْخَطَأُ الْمَنْهَجِيُّ أَوْ ذَاكَ سَمَةً لِلدِّرَاسَاتِ الْأَكَادِمِيَّةِ، فَمِنَ الْعَيْبِ أَنْ تَدْعَى لِنَفْسِهَا أَنَّهَا دِرَاسَاتٌ أَكَادِمِيَّةٌ حَقًّا، إِذْ أَوَّلُ مَا يَتَطَلَّبُهُ الْمَرْءُ فِي تِلْكَ الدِّرَاسَاتِ أَنْ تَكُونَ مَنَاهِجُهَا سَدِيدَةً بَارِئَةً مِنَ الْخَطَأِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۷).

ترجمه: وقتی ایراد روشی را ویژگی پژوهش‌های آکادمیک می‌دانی، پس چرا بر این نوع تحقیقات عیب می‌گیری؟ اگرچه اولین چیزی که خواننده در این نوع تحقیقات طلب می‌کند، آن است که عیب روشی نداشته باشد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۴۲).

نقد و بررسی: در متن عربی نه پرسشی مطرح است و نه عیب گرفتنی و نه حتی فعل مضارع مخاطبی. آنچه در متن عربی آمده در حقیقت پاسخی است که نویسنده به یکی از منتقدان کتاب خود می‌دهد. آن منتقد معتقد است که خطای روش‌شناسی ویژگی و مشخصه پیشینه پژوهش‌های دانشگاهی است. نویسنده کتاب در پاسخ می‌گوید اگر این سخن درست باشد، عیب و ایراد به آن پژوهش‌هایی برمی‌گردد که دعوی آکادمیک بودن دارند؛ زیرا نخستین چیزی که خواننده از آن دست پژوهش‌ها توقع دارد این است که روش‌هایی درست و بی‌خطا داشته باشند. نکته دیگر این که «إذ» که حرف تعلیل است و به معنای «زیرا»، به حرف ربطِ مرکّب «اگرچه» معنا شده است.

ترجمه پیشنهادی: اگر این یا آن خطای روش‌شناسی، مشخصه پژوهش‌های آکادمیک باشد، شایسته نیست آن‌گونه پژوهش‌ها دعوی آکادمیک بودن کنند؛ زیرا نخستین چیزی که انسان در آن پژوهش‌ها دنبال می‌کند، داشتن روش‌هایی استوار و بی‌خطاست.

متن عربی: إِنَّ كَوْنِي أَكَادِمِيًّا فِي الْمِهْنَةِ وَفِي تَعْلِيمِ طُلَّابِي كَيْفَ يَكُونُ الْمَنْهَجُ الْعِلْمِيُّ الصَّحِيحُ، لَا يَعْنِي أَنَّ «أَكَادِمِيًّا» فِي الْمَوْقِفِ النَّقْدِيِّ. أَمَّا اتِّهَامِي بِالْعَجْزِ عَنِ إِتْقَانِ مَنْهَجِ الدِّرَاسَةِ فَإِنَّهُ

يَعْنِي أَنِّي لَمْ أُفِدْ كَثِيرًا مِنْ خَيْرَتِي الطَّوِيلَةِ فِي تَدْرِيسِ الْمَنْهَجِ، بَلْ لَعَلَّهُ قَدْ يُوحِي أَنِّي ضَلَلْتُ عَلَى مَدَى ثَلَاثِينَ سَنَةً أَوْ تَزِيدُ عَشْرَاتِ الطُّلَابِ كُنْتُ أُدْرِبُهُمْ عَلَى كِتَابَةِ الْبُحُوثِ، وَأُشْرَفُ عَلَى رَسَائِلِهِمُ الْجَامِعِيَّةِ وَأُنَاقِشُهَا بِإِخْلَاصٍ وَلَيْسَ رَائِدِي فِي ذَلِكَ سِوَى حَقِّ الْمَنْهَجِ عَلَى (عبّاس، ۱۹۹۲: ۷).

ترجمه: اگر چنین است باید یادآور شوم پیشه اصلی من در دانشگاه، آموزش روش تحقیق به دانشجویان است و بی‌شک از تجربه‌های بسیار خود در این کتاب بهره برده‌ام، چنان که به دانشجویانی که با من رساله‌های دانشگاهی داشته‌اند، بیشتر روش تحقیق یاد داده و بر آن تأکید کرده‌ام (عبّاس، ۱۳۸۴: ۴۲).

نقد و بررسی: این ترجمه به تمامی دور از مقصود نویسنده کتاب است. گستره این دوری و نادرستی از تلقی کردن حرف تأکید «إِنَّ» به عنوان «إِنْ» شرطیه است تا حذفیات نا به جا و بی توجهی به سیاق متن. مقابله دادن ترجمه با متن عربی گستره این دوری و نادرستی را نیک نشان می‌دهد.

ترجمه پیشنهادی: این که من حرفه آکادمیک داشته باشم و به دانشجویان خود یاد بدهم روش درست علمی چگونه است، بدین معنا نیست که هنگام نقد کردن نیز آکادمیک باشم، اما متهم کردن من به ناتوانی در شیوه درست پژوهش معنایش این است که من از تجربه دور و دراز تدریس روش طرفی نبسته‌ام؛ شاید هم پیامش این است که من مدت سی سال یا بیشتر ده‌ها دانشجویی را بیراه کردم که به آن‌ها نوشتن پژوهش آموختم و راهنمای رساله‌هایشان بودم و صادقانه از آن رساله‌ها دفاع کردم. پیشرو و راهنمایم در آن چنان موارد، حقی است که شیوه پژوهش بر گردنم دارد و بس.

متن عربی: هَذَا الْمَنْهَجُ لَا تَارِيخِيٌّ أَيُّ أَنَّهُ لَا يَعْكِسُ حَقِيقَةَ الْإِتِّجَاهَاتِ الشَّعْرِيَّةِ تِلْكَ الَّتِي تُؤَلِّدُ فِي التَّارِيخِ بَوْصَفِهِ إِنتَاجَ الْحَيَاةِ وَالْأَفْكَارِ وَإِعَادَةَ إِنتَاجِهَا (عبّاس، ۱۹۹۲: ۷).

ترجمه: او فقط از منظر تاریخی جریان‌های شعر و آثار ادبی را که در طول تاریخ پدید آمده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۴۳).

نقد و بررسی: مضمونِ جمله «او... مورد بررسی قرار می‌دهد» در متن عربی وجود ندارد. در متن عربی نه شخص بررسی‌کننده‌ای وجود دارد و نه منظر تاریخی و یا آثار ادبی به چشم می‌خورد. نویسنده می‌خواهد بگوید این روش، غیرتاریخی است و انعکاس‌دهنده رویکردهای شعری نیست. وانگهی عبارت «إنتاج الحياة والأفكار وإعادة إنتاجها» ترجمه نشده است.

ترجمه پیشنهادی: این روش، غیرتاریخی است؛ بدین معنا که حقیقتِ رویکردهای شعری را بازتاب نمی‌دهد، رویکردهایی که در تاریخ زاده می‌شوند و مایه زندگی و اندیشه‌ها و بازتولید آن‌هایند.

متن عربی: الْأَخْذُ فِيهِ تَحْوُلٌ دُونَهُ أَسْبَابٌ كَثِيرَةٌ، أَبْسَطُهَا أَنَّ الدَّوَايِنَ الشَّعْرِيَّةَ الَّتِي بَيْنَ يَدَيَّ لَيْسَتْ جَمِيعًا تَحْمِلُ تَارِيخَ صُدُورِهَا الْأَوَّلِ أَوْ تَوَارِيخَ الْقَصَائِدِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۴۹).

ترجمه: در این جا به تحوّل می‌پردازیم که عوامل و دلایل بسیاری در آن دخیل بودند. گسترده‌ترین آن‌ها این است که دفترهای شعری که پیش روی من است، نه تاریخ چاپ نخست آن‌ها مشخص است و نه تاریخ دقیق همه سروده‌ها (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

نقد و بررسی: در این ترجمه، فعل «تَحْوُلٌ» که با «دُون» به معنای «مانع چیزی شدن» است به معنای تحوّل تلقی شده که نادرست است. واژه «أَبْسَطُ» نیز که معنای «ساده‌ترین» می‌دهد به معنای «گسترده‌ترین» انگاشته شده که این نیز نادرست است و با متن تناسبی ندارد. وانگهی نویسنده کتاب نگفته هیچ کدام از دیوان‌ها، تاریخ چاپِ نخست و تاریخ سروده شدن ندارند، بلکه مقصود وی این است که شماری از آن‌ها تاریخ چاپ و تاریخ سرایش دارند و شماری نیز ندارند. در متن هیچ سخنی از دقت نیست. بنابراین، آوردنِ واژه «دقیق»

در ترجمه از سر بی‌دقتی است؛ زیرا واژه «دقیق» این معنا را می‌رساند که همه سروده‌ها تاریخ دارند، اما تاریخشان دقیق نیست در صورتی که چنین چیزی گفته نشده است. ترجمه پیشنهادی: علت‌های بسیار، مانع پرداختن به آن [تاریخ] است، ساده‌ترین آن‌ها دیوان‌هایی است که پیش روی من است. این دوا این گونه نیست که جملگی تاریخ چاپ نخست داشته باشند یا تمامی شعرهای آن‌ها تاریخ سرایش داشته باشند.

متن عربی: كَيْفَ فَعَلْتَ كُلُّ هَذِهِ فِي تَوْجِيهِ الشَّعْرِ... وَفَعَلْتَ... وَفَعَلْتَ... مِمَّا لَا قَبْلَ لِهَذِهِ اللَّمْحَةِ الْقَصِيرَةِ بِتَصْوِيرِهِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۵۰).

ترجمه: این همه در توجیه شعر چگونه عمل کرد... و چنین و چنان کرد در قلمروهایی که پیش از این کمتر به آن‌ها توجه می‌شد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

نقد و بررسی: در این نمونه لغزش اول در واژه «توجیه» نهفته است. روشن است که واژه توجیه امروزه در فارسی به معنایی به کار می‌رود که هرگز در عربی چنین کاربردی نداشته و ندارد؛ در فارسی به معنای «توضیح و تفسیر و علت آوردن برای درست جلوه دادن کاری و رفتاری» است (انوری، ۱۳۸۲: ۳ ذیل سرواژه توجیه)، اما در عربی معنایی از قبیل «روی آوردن به... و فرستادن به...» (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۷۴ ذیل سرواژه وجه) دارد. آن‌چه را در فارسی امروزه توجیه و توجیه کردن می‌گویند، برابر نهاد آن در عربی «تبریر» است. دیگر این که واژه «قَبْل»، «قَبْل» خوانده شده و همین موجب شده ترجمه عبارت، نادرست از کار در آید. «قَبْل» در این جا به معنای توانایی و قدرت است و عبارتی چون «لَا قَبْلَ لَهُ بِهِ»، معنایی در این حدود دارد: آن کار در حوصله و توان او نیست (همان: ۵۲۶ ذیل سرواژه قبل). «لمحه» نیز به معنای نگاه سریع و گذرا و کلی است (همان: ۶۲۶ ذیل سرواژه لمح). ترجمه پیشنهادی: اینها همه چگونه در رویکرد شعر عمل کردند؟... و پرسش‌هایی از این دست که ترسیم آن‌ها در این مجال کوتاه میسر نیست.

متن عربی: فَإِذَا قُلْنَا إِنَّ قَضِيَّةَ تَحْرُرِ الْمَرْأَةِ لَا بُدَّ أَنْ تَكُونَ ذَاتَ أَثَرٍ فِي رَسْمِ وَجْهَةِ شِعْرِيَّةِ مَا،
فَالْفَرَضُ صَحِيحٌ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۵۲).

ترجمه: مثلاً اگر بگوییم، بی‌شک مسئله آزادی زن در ترسیم جهت شعری ما تأثیرگذار بود، فرضی صحیح است (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

نقد و بررسی: در این ترجمه «ما» نکره و صفتیه سهواً «ما»ی فارسی انگاشته شده و «وجهه شعریه ما» به «جهت شعری ما» برگردانده شده. گفتنی است که واژه «مثلاً» نیز افزوده مترجم است و گمان نمی‌رود این افزوده ضرورتی داشته باشد.

ترجمه پیشنهادی: اگر بگوییم مسئله آزادی زن به ناگزیر در ترسیم رویکردی شعری اثر گذار بوده، فرضی درست است.

متن عربی: إِنِّي لَمْ أَكْتُبْ دِرَاسَةً تَحْلِيلِيَّةً عَنِ الْقَصِيدَتَيْنِ، وَإِنَّمَا أوردتُهُمَا عَلَى سَبِيلِ التَّمثِيلِ،
وَلَوْ كَانَ الْمَجَالُ يَتَّسَعُ لَوَقَفَ الدَّارِسُ عِنْدَ كُلِّ كَلِمَةٍ فِيهِمَا، لِأَنَّهَا لَمْ تَأْتِ عَبَثًا. لِمَاذَا الْحَدِيثُ
عَنْ حِكْمَةِ الْأَجْدَادِ؟ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۵۵)

ترجمه: من بررسی تحلیلی از این دو شعر نمی‌نویسم، بلکه این دو را به عنوان مثال نقل کردم. اگر محقق را مجال فراخی در باب هر کلمه از این دو شعر باشد، درمی‌یابد که چرا سخن از حکمت پدران است؟ (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۲۸)

نقد و بررسی: این ترجمه چند ایراد دارد: نخست این که «لم أكتب» که معنای ماضی منفی ساده یعنی «نوشتم» می‌دهد، به مضارع ساده منفی یعنی «نمی‌نویسم» ترجمه شده است. دو دیگر این که حرف شرط «لو» با «إن» شرطی خلط شده. پیداست که این دو با هم بسیار تفاوت دارند. «لو» شرطی امتناعی مختص گذشته‌ای است که دیگر امکان حصول آن نیست؛ اما «إن» شرطی، مختص آینده‌ای محتمل الوقوع است. سدیگر این که متن نمی‌گوید اگر محقق مجال داشته باشد چرایی سخن از حکمت پدران را درمی‌یابد. این جا

هرگز سخن از دریافتن و دریافتن نیست؛ بلکه سخن این است که اگر پژوهنده - که همان نویسنده یعنی احسان عباس است - مجال می‌داشت که تحلیلی درباره تک تک واژه‌های آن دو شعر بنویسد، آن تحلیل، سودمند می‌بود. پس از این جمله شرطی، نویسنده سؤالی چند پیش می‌کشد که نخستین آنها چرایی سخن گفتن شاعر از حکمت اجداد است. ترجمه پیشنهادی: در باب این دو شعر تحلیلی نوشتم، بلکه این دو را تنها نمونه‌وار آوردم. اگر مجال درنگ و تأمل در هر واژه از این دو شعر برای نگارنده فراهم بود، روشن می‌شد که هیچ واژه‌ای، بیهوده نیامده است. چرا از حکمت نیاکان سخن می‌گویید؟

متن عربی: مَنْ هُوَ رَفِيقُهُ الْمَفْضَلُ مِنَ الْكُتَّابِ: أَهْوَى مَاكْسَ فَيْبِرٍ أَمْ لَفِي شْتَرَاوَسَ أَمْ هَيْدَجِرَ أَمْ... أَهْوَى مِمَّنْ... يُفْضَلُ أَنْ يَبْتَدَعَ عَنْ سَيْطَرَةِ الْكُتَّابِ وَالْأَفْكَارِ مَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلاً (عباس، ۱۹۹۲: ۵۱).

ترجمه: کدام رفیق و دوست مهربان‌تر و کریم‌تر از کتاب برای وی است؟ آیا او ماکس وبر است یا لویی اشتراوس یا هایدگر یا... آیا او از کسانی است که ... ترجیح می‌دهد که از سیطره اندیشه‌هایی که به آن‌ها راه پیدا نکرده دور بماند؟ (عباس، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۱۹)

نقد و بررسی: در این نمونه، واژه «کتاب» که جمع «کاتب» است و دو بار در متن مذکور آمده، «کتاب» خوانده شده و به همین موجب ترجمه نادرست از کار درآمده است. همچنین عبارت کلیشه‌وار «ما استطاع إلى ذلك سبيلاً» که به معنای «تا حد توان و حتی المقدور» است، به «راه پیدا نکردن» ترجمه شده است. ظاهراً علت لغزش این بوده که حرف «ما»، «ما»ی نافیه انگاشته شده در صورتی که حرف یاد شده «ما»ی ظرفیه مصدری است نه «ما»ی نافیه.

ترجمه پیشنهادی: کدام نویسنده دلخواه اوست؟ ماکس وبر؟ لوی اشتراوس؟ هایدگر؟ یا..؟ آیا او [شاعر] از کسانی است ... که ترجیح می‌دهد تا حد مقدور از سیطره نویسندگان و اندیشه‌ها دور بماند؟

متن عربی: بَدَلًا مِنْ أَنْ يُرَكِّزَ نَظْرَهُ فِي الزَّمَنِ... كَمَا تَفْعَلُ نَاذِكُ الَّتِي تَسْمَعُ وَقَعَ خَطِيءَ الْأَيَّامِ... فَإِنَّهُ لَا يُحَاوِلُ أَنْ يَرَى سِوَى الصَّيْرُورَةِ الْمُسْتَمِرَّةِ وَحَيَاةِ التَّحَوُّلَاتِ فِي أَقَالِيمِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۸۱).

ترجمه: ادونیس به جای آن که نگاه خود را بر زمان... متمرکز سازد، چنان که نازک عمل می‌کرد، صدای حرکت خطی روزها را می‌شنود... و زمان را جز صیوروت مستمر زندگی نمی‌بیند (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

نقد و بررسی: در این ترجمه «خطی» که جمع خطوه به معنای گام است به اشتباه «خطی» خوانده شده است. دومین اشتباه این است که همان ترجمه اشتباه «شنیدن حرکت خطی» به ادونیس نسبت داده شده، حال آن که فعل مؤنث «تسمع» آشکارا می‌گوید فاعل آن نازک است نه ادونیس.

ترجمه پیشنهادی: {ادونیس} به جای آن که نگاه خود را به زمان معطوف کند... چنان که نازک الملائکه، شنونده صدای پای روزها، این کار را می‌کند... تلاش ندارد چیزی ببیند مگر دگرگونی مستمر و زندگی تحولات در اقلیم‌های شب و روز.

متن عربی: وبذلك قُضِيَ عَلَى فِكْرَةِ «الْخُلُودِ» الْكِلَاسِيكِيَّةِ ... صَحِبَ هَذَا كُلُّهُ إِيمَانًا بِأَنَّ كُلَّ قِيَمَةٍ ثَابِتَةٍ - أَيَّا كَانَ مَنبَتُهَا وَمَهْمَا تَكُنْ مَدَّةُ ثَبَاتِهَا - فَهِيَ تُشِيرُ إِلَى الرُّكُودِ أَوْ التَّخَلُّفِ وَالْجُمُودِ، سِوَاءَ أَكَانَتْ تِلْكَ الْقِيَمُ تَتَّصِلُ بِالذِّينِ أَوْ بِنَمَطِ حَيَاةٍ أَوْ طَرِيقَةِ تَفْكِيرٍ، وَكَانَ هَذَا الْوَجْهُ مِنَ النَّظَرِ يُصِيبُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصِيبُ مُؤَسَّسَةً قَائِمَةً عَلَى ثَوَابِتِ ضَرُورِيَّةٍ مِثْلِ الدِّينِ - وَخَاصَّةً الدِّينِ الْإِسْلَامِيَّ فِي صُورَتِهِ السُّنِّيَّةِ - مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ صُورَةٌ كَبِيرَةٌ مِنَ التُّرَاثِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۳).

ترجمه: بدین گونه ایده «جاودانگی» کلاسیسیم را خنثی می‌کند... این همه با ایمان به این که هر ارزشی ثابت است، همراه می‌شود. هر کجا که منشأ آن باشد و هر اندازه مدت دوام آن- این مقوله به رکود و عقب ماندگی و بی‌حرکی اشاره دارد؛ خواه این ارزش‌ها به دین

و خواه اسلوب زندگی یا شیوه اندیشیدن مرتبط باشد. این نوع نگرش از نهادی مبتنی بر امور ثابت و ضروری، مانند دین بویژه دین سنیه اسلامی صواب‌تر می‌نمود، از این حیث که دین صورت بزرگی از سنت است (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۲۵).

نقد و بررسی: لغزش ترجمه از همان جمله نخست پیدا است؛ از همان جا که «ایده جاودانگی، کلاسیسیسم را نابود می‌کند». فعل به کار رفته در متن عربی؛ یعنی «قُضِيَ» ماضی است نه مضارع، مجهول است نه معلوم و نیز «فکره» مجرور به حرف جر «علی» است و فاعل نیست و «کلاسیکیه» صفت برای فکره است. باری، نویسنده در این بخش از کتاب که درباره سنت از منظر شعر و شاعران معاصر است، بحث ثبات و تحول شعر را پیش کشیده، می‌گوید انقلاب علیه سنت و نگاه تحول‌خواهانه به سنت از جمله شعر موجب شد که ایده قدیمی تحول‌ناپذیری و جاودانگی درباره شعر به پایان برسد، اما چنان که ملاحظه می‌شود ترجمه متن از مقصود نویسنده بسیار دور است. جمله «این همه با ایمان به این که هر ارزشی ثابت است همراه می‌شود» تا پایان آن نیز نادرست است، هم از جنبه زمان فعل‌ها که ماضی‌اند، اما به مضارع ترجمه شده‌اند و هم به لحاظ محتوای ترجمه. نویسنده می‌گوید تمامی آن چه گفته شد با این باور همراه بود که هر ارزش ثابتی با هر خاستگاهی - چه دینی چه غیر دینی - برابر بود با رکود و عقب‌ماندگی؛ آن باور به طور خاص اسلام سنی را هدف می‌گرفت. فعل مضارع «یُصِيب» نیز که از باب افعال است و مفعول به آن نیز «موسسه قائمه»، «صواب» معنا شده، آن هم به شکل «صواب‌تر». فعل «یُصِيب» با آن که معانی‌ای از قبیل «مصیب و به حق بودن و خطا نکردن و به دست آوردن» دارد، اما آن را در این متن به هر یک از این معانی گرفتن خلاف مقصود متن اصلی است؛ زیرا که این‌ها، تمامی معانی این فعل نیستند، بلکه «هدف گرفتن و به نشانه زدن» (الزیات، ۱۳۸۶: ۵۲۷ ذیل سرواژه صاب) نیز از معانی دیگر آن است که در این متن به همین معنای اخیر آمده است. اشتباه

دیگر این که «سُنیه» که صفت است برای «صورت» و به همین خاطر مؤنث آمده، گویی «سُنیه» به معنای بزرگ و ارجمند انگاشته شده است.

ترجمه پیشنهادی: و بدین گونه اندیشه کلاسیک «جاودانگی» دورش سپری شد... در کنار این همه، این باور بود که هر ارزش ثابتی - با هر خاستگاه و هر اندازه دوام - خواه دینی باشد و خواه یک سبک زندگی و خواه یک شیوه تفکر - نشان از رکود و عقب ماندگی و جمود می دهد. چنین دیدگاهی بیش از هر چیز نهادی را نشانه می گرفت که مبتنی بر ثابتات ضروری است مثل نهاد دین - به ویژه دین اسلام در نوع سنی آن - که تصویری بزرگ از سنت است.

متن عربی: وَمِنَ الْوَاضِحِ أَنَّ الْعَالَمَ الَّذِي قَدْ يَتَخَلَّى عَنِ الدِّينِ لَا يَطْرَحُ بَدَائِلَ وَأَنَّ الْمُفَكِّرَ الَّذِي يَطْرَحُ بَدِيلًا لِمَا يُرِيدُ تَقْوِيضَهُ نَوْعَانِ: نَوْعٌ ثَائِرٌ مِنْ خِلَالِ هَذَا الدِّينِ، وَالْبَدِيلُ الَّذِي يَطْرَحُهُ يَفْتَرِضُ مُسْتَوًى مُوَحَّدًا مِنَ التَّقَافَةِ لِيَكُونَ قَابِلًا لِفَهْمِ وَالْاِسْتِيعَابِ، وَنَوْعٌ ثَائِرٌ عَلَى هَذَا الدِّينِ مِنْ إِطَارِ دِينٍ آخَرَ وَغَايَتُهُ مَدْخُولَةٌ لِأَنَّ ثَوْرَتَهُ تَبْدُو اسْتِمْرَارًا لِلْحَرَكَةِ التَّبَشِيرِيَّةِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۳).

ترجمه: بدیهی است دانشمندی که از دین بی بهره است، جایگزین‌هایی پیشنهاد نمی کند. اندیشمند برای آن چه نابود می کند دو نوع جایگزین مطرح می سازد: نخست جایگزین فکری که از رهگذر آن از دین کین خواهی کند و سطحی از فرهنگ را عرضه دارد که قابل فهم و دریافت کامل برای همه باشد و دیگر، جایگزین طغیان‌گری علیه دین از رهگذر دین؛ زیرا این عصیان، استمرار جنبش تبلیغی است (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۲۶).

نقد و بررسی: این نمونه چند خطا دارد: اول این که «يَتَخَلَّى عَنِ» نه به معنای بی بهره بودن، بلکه به معنای دست کشیدن و کناره گرفتن از چیزی است (آذرنوش: ۱۸۱ ذیل سرواژه خلا). دوم این که «ثائر» به «کین خواهی» معنا شده است. سوم این که جمله «وغایته مدخوله»

در ترجمه حذف شده است. چهارم این که گمان شده متن از دو نوع جایگزین سخن می‌گوید؛ آن هم دو جایگزینی که از سوی متفکر ویرانگر مطرح می‌شود، یکی جایگزین فکری برای کین‌خواهی از دین و دیگری جایگزین طغیان‌گری علیه دین از رهگذر دین. چنین برداشتی درست نیست؛ زیرا بنا بر متن عربی آن‌چه دو نوع است نه جایگزین که متفکر است. متن عربی می‌گوید متفکرانی که در پی برانداختن دین و به دست دادن بدیلی برای آنند، دو قسم‌اند: یکی متفکری که درون همان دین جای می‌گیرد، دوم متفکری که دینی دیگر دارد. پیدا است که سخنی از طرح دو نوع جایگزین از سوی متفکر نیست. ترجمه پیشنهادی: روشن است دانشمندی که از دین احتمالاً کناره می‌جوید، جایگزین‌هایی مطرح نمی‌کند؛ این نیز روشن است که دو دسته‌اند متفکرانی که جایگزینی مطرح می‌کنند برای آن‌چه می‌خواهند براندازند: یکی آن‌که از درون این دین عصیان می‌کند؛ بدیلی که وی عرضه می‌دارد برای آن‌که فهم‌پذیر و دریافته‌نی باشد، سطح فرهنگی یکسانی را فرض می‌گیرد. دوم آن‌که از درون دینی دیگر بر این دین عصیان می‌کند، او غور و غایت کارش مشکوک است؛ زیرا چنین می‌نماید که عصیان وی استمرار حرکت تبشیری است.

متن عربی: فَهَنَّاكَ مَنْ يُؤْمِنُونَ بِالْثُرَاتِ وَيَعْتَزُونَ بِهِ مِثْلَ تَوْفِيقِ زَيْدٍ أَلْدَىٰ إِنَّ كَسَرَ الرَّدَىٰ ظَهْرُهُ سَنَدُهُ "بِصَوَانَةِ مَنْ صَخَّرَ حَطِينًا" وَهَنَّاكَ الَّذِينَ يَتَوَقَّوْنَ إِلَى التَّغْيِيرِ الْحَضَارِيِّ، وَلَكِنَّهُمْ لَا يُدِينُونَ الْمَاضِي، وَإِنَّمَا يُدِينُونَ "تَعَهَّرَ" الْمَاضِي بَيْنَ يَدَيِ السَّادَةِ فِي الْحَاضِرِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۴).

ترجمه: گروهی به سنت ایمان دارند و به آن انتساب می‌جویند، مانند توفیق زیاد که پشتش شکست به «سنگ خارایی از صخره‌های حطین» تکیه داد و گروهی نیز به دگرذیسی تمدنی متمایل‌اند و به گذشته اعتنایی نمی‌کنند و با گذشته- در پیش روی بزرگان حاضر- «زنا» می‌کنند (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۲۸).

نقد و بررسی: در این نمونه فعل مضارع «يعتزون» که مصدرش «اعتزاز» است- و با حرف جر «ب» به معنایی در حدود افتخار کردن و نازیدن به چیزی است (آذرنوش: ۴۳۵ ذیل

سرواژه (عز) - انتساب جستن معنا شده که نادرست است. گمان شده فعل «یعتزُون»، فعل مضارع از مصدر «اعتزاء» است؛ پیداست که این فعل «اعتزاء» نه با سیاق و فحوای متن عربی سازگار است و نه هیچ‌گاه با حرف جر «ب» استعمال می‌شود، بلکه کاربرد آن با حرف جر «إلی» است (آذرنوش: ۴۳۷ ذیل سرواژه عزا). همین لغزش پس از چند سطر در ترجمه این عبارت نیز تکرار می‌شود: «فبینما تجده حینا یعتزُّ بالتراث والماضی» (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۴) «گاهی او را می‌یابی که به سنت و گذشته انتساب می‌جوید» (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۲۸). حال آن‌که مقصود این است: گاه می‌بینی که وی [سمیح القاسم] سنت و گذشته را مایه فخر و عزت می‌داند. خطای دیگر این که جمله شرطی «إِنْ كَسَرَ الرّدى ظهّره سنّده» - گذشته از ترجمه نشدن واژه «الرّدى» - به زمان ماضی معنا شده؛ حال آن‌که جمله در سیاق «إِنْ» شرطی، معنای مضارع می‌دهد نه ماضی. همچنین فعل «یُدینون» که به معنای محکوم کردن و نکوهیدن است به اعتناء کردن معنا شده، معنایی نادرست و ناموجه. دیگر این که ترجمه «تعهر الماضی» «زنا کردن با گذشته» نیست، بلکه ظاهراً بر عکس، معنای آن «زنا کردن گذشته» است؛ زیرا نویسنده می‌خواهد بگوید شماری از شاعران با آن که خواستار تغییرند، نه گذشته را که وجه ناپاک آن را محکوم و نکوهش می‌کنند.

ترجمه پیشنهادی: هستند کسانی که به سنت باور دارند و آن را مایه سرفرازی می‌دانند، مانند توفیق زیاد که هرچند مرگ، پشت او را می‌شکند، اما با «خارایی از صخره حطین» استوارش می‌کند و هستند کسانی که آرزومند دگرگون کردن تمدن‌اند، اما آنان گذشته را محکوم نمی‌کنند، بلکه «روسپیگری» گذشته را که امروزه پیش روی بزرگان انجام می‌شود، محکوم می‌کنند.

متن عربی: بَيْنَ هَؤُلَاءِ الشُّعْرَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ أَنَّ الشُّعْرَ فَعَالِيَةٌ إِنْسَانِيَّةٌ لِأَبَدٍ مِنْ أَنْ تُؤَدِّيَ دَوْرَهَا فِي إِيقَاطِ الْمُجْتَمَعِ. وَفِي هَذَا الصَّدَدِ تُصْبِحُ مُخَاطَبَةُ الْمُجْتَمَعِ - أَوِ الْجُمْهُورِ - وَصَلًا لِهَذَا الشُّعْرِ

بِالْثَّرَاتِ، حَتَّى يَسْتَطِيعَ ذَلِكَ الْمَجْتَمَعُ - أَوِ الْجُمْهُورُ - التُّرَاثِيَّ فِي نَزْعَتِهِ قَادِرًا عَلَى تَذْوُقِهِ
وَالتَّأْتُرِ بِهِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۴).

ترجمه: شاعری که شعر را فعالیت‌های انسانی می‌داند، ناگزیر است نقش آن را در بیداری و آگاهی جامعه در نظر بگیرد و در این سطح، گفت‌وگو با جامعه -مردم- این شعر را با سنت پیوند می‌دهد تا جایی که جامعه سنتی بر احساس و عاطفه او تأثیر بگذارد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۲۸).

نقد و بررسی: نویسنده کتاب نمی‌گوید شاعر ناگزیر است نقش شعر را در آگاهی جامعه در نظر بگیرد، بلکه می‌گوید شماری از شاعران بر این‌اند که شعر به مثابه فعالیت‌های انسانی نقشی ناگزیر در بیدار کردن جامعه دارد. لغزش دیگر این‌که گمان شده که جامعه -مردم- بر احساس و عاطفه شاعر تأثیر می‌گذارد. این گمانی است خطا؛ زیرا نویسنده به روشنی می‌گوید شعر وقتی مردمی باشد، این خود؛ یعنی پیوند شعر با سنت. آن جامعه -مردم- با این چنین پیوندی است که شعر را درمی‌یابد. خاستگاه لغزش در این نمونه، دو واژه «تذوق» و «تأثر» خاصه تأثر است. تذوق به معنای «چشیدن و حس کردن» است (آذرنوش: ۲۲۰ ذیل سرواژه ذاق) و تأثر که با حرف جرّ «ب» به کار می‌رود، معنای «اثر پذیرفتن» می‌دهد (همان: ۳ ذیل سرواژه اثر) نه اثر گذاردن.

ترجمه پیشنهادی: در میان این شاعران هستند کسانی که باور دارند شعر کنشی انسانی است که ناچار نقش خود را در بیدار کردن جامعه ایفا می‌کند. هم از این روست که سخن گفتن با جامعه -یا توده مردم- این شعر را به سنت پیوند می‌دهد تا آن جامعه -یا توده- سنت‌گرا بتواند مناسب حال خود، طعم شعر را بچشد و از آن اثر پذیرد.

متن عربی: أَمَّا الْمَدِينَةُ، فَرَعِمَ أَنَّهَا تَعِجُ بِأَمْثَالِ يَهُودَا، الَّذِينَ أَمَعُنُوا فِي تَعْدِيهِ، فَإِنَّهَا لَا بُدَّ أَنْ تُبْعَثَ أَيْضًا (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۳۰).

ترجمه: اما شهر، علی رغم این که از امثال یهودا، کسانی که در شکنجه کردن او زیاده روی کردند، فریاد کمک خواهی سر می‌دهد این شهر ناگزیر از برانگیخته شدن دوباره است (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۵۸).

نقد و بررسی: چگونه کسی از یهوداگونه‌ها که شکنجه‌گرند و در کار شکنجه «او» یند، کمک می‌خواهد؟ آنچه موجب لغزش شده ترجمه نادرست فعل «تعج» است. این فعل به «فریاد کمک خواهی سر دادن» معنا شده؛ حال آن که عَجَّ - يَعِجُّ با حرف جر «با» چنان که همین جا به کار رفته، معنای «پر و سرشار و آکنده» بودن (آذرنوش: ۴۲۱ ذیل سرواژه عَجَّ) می‌دهد. ترجمه پیشنهادی: اما شهر نیز لاجرم قیام می‌کند با آن که پر از کسانی چون یهودا است که وی را [مسیح-سیاب را] شکنجه کردند.

متن عربی: هَذَا الْأَصْطِدَامُ يُؤَلِّدُ الشَّرَارَةَ الْمُضِيئَةَ لِلْعَالَمِ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۵۴).

ترجمه: این برخورد باعث تولید شرارتی می‌شود که تباہ‌کننده جهان است (عبّاس، ۱۳۸۴: ۳۰۱).
نقد و بررسی: در متن عربی نه سخنی از شرارت است و نه نشانی از تباہ کردن. واژه «شراره» به معنای جرقه است نه به معنای شرارت و بدی. واژه «مضیئه» نیز اسم فاعلِ إضاءة از ریشه ضوء - نور و پرتو- است که معنای روشن‌کننده می‌دهد نه معنای تباہ‌کننده. پیدا است که با واژه «مضیعه» خلط شده است.

ترجمه پیشنهادی: این برخورد، پدیدآور جرقه‌ای است جهان افروز.

۵. نقد و بررسی ترجمه اشعار کتاب

متن عربی: نَبِيٌّ يُقَاسِمُنِي شَقَّتِي / وَيَسْكُنُ الْعُرْفَةَ الْمُسْتَطِيلَةَ / وَكُلَّ صَبَاحٍ يُشَارِكُنِي قَهْوَتِي
وَالْحَلِيبَ وَسِرِّ / اللَّيَالِي الطَّوِيلَةَ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۶۱).

ترجمه: پیامبری که مرا دوپاره می‌کند/ در حجره مستطیلی مسکن می‌گزیند/ و هر بامداد با من در شیر و قهوه و راز مشارکت می‌جوید/ شب‌های طولانی (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

نقد و بررسی: ترجمه این بخش از شعر سعدی یوسف خطا است. توضیح این که «شقه» که به معنای خانه و آپارتمان است (آذرنوش: ۳۳۸ ذیل سرواژه شق)، «دوپاره» معنا شده و با فعل «یُقاسم» که به معنای تقسیم کردن است به «دوپاره می‌کند» ترجمه شده است. همچنین بدین علت که ظاهراً فراموش شده واژه «سر» مضاف برای «اللیالی الطویلة» است، شب‌های طولانی در ترجمه به اشتباه جدا از راز آمده است. جمله «وهو برفقة الفتاة» (عبّاس، ۱۹۹۲: ۶۱) که مرتبط با همین شعر است به صورت «و آن به مهربانی زن جوان است» (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۳۷) ترجمه شده در صورتی که معنای آن چنین است: «وی همراه دختر جوان است». واژه «برفقة» به معنای مهربانی نیست، بلکه همراه و به همراهی (آذرنوش: ۲۴۲ ذیل سرواژه رفق) معنا می‌دهد.

ترجمه پیشنهادی: پیامبری که آپارتمانم را با من قسمت می‌کند/ در اتاق مستطیلی سکونت می‌کند/ و هر بامداد شریک قهوه و شیر و راز شب‌های دراز من است.

متن عربی: وَتَبَقْتُ حَوْلَنَا الذُّكْرَى الَّتِي تَسْخَرُ مِنَّا / مِنْ خَيَالَاتٍ صَغِيرِينَ بَدَأَ نَجْمٌ فَظَنَّ أَنَّ فِي وَسْعِهِمَا أَنْ يُمَسِّكَاهُ فَاشْرَابًا / لِحِظَّةٍ ثُمَّ تَهَاوَى السُّلْمُ / فِي يُرُودٍ وَتَلَّاشَى الْحُلْمُ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۷۸).

ترجمه: و خاطره‌ای پیرامونمان به جای ماند که مورد تمسخر ما بود/ از خیالات دو کودک ستاره‌ای پدیدار شد/ آن دو گمان کردند می‌توانند آن را صید کنند/ تا برای لحظه‌ای دزدانه در آن بنگرند سپس صلح و دوستی / در جامه‌های راه راه سقوط کرد و خواب از هم پاشید (عبّاس، ۱۳۸۴: ۷۸).

نقد و بررسی: «تسخر من، ب» به معنای کسی را مسخره کردن و به کسی خندیدن است (آذرنوش: ۲۸۰ ذیل سرواژه سخر). به عنوان مثال، جمله «علی سخر من زمیله، بزمیله»

بدین معنا است که علی همکار خود را مسخره کرد نه همکارِ علی، علی را. در این جا، «خاطره» تمسخره شده و «ما» تمسخره کننده قلمداد شده؛ حال آن که برعکس، چنان که پیداست «خاطره» تمسخرکننده است و «ما» موردِ تمسخر. ایراد دیگر این که «سَلِّم» که به معنای نردبان و پلکان است، «سَلِّم» به معنای صلح تلقی شده است. «برود» نیز - که با حرف جر «فی» قیدی است به معنای «به سردی و با خونسردی و بی اعتنایی و به آرامی» - جمع «بُرد» به جامهٔ راه راه ترجمه شده است.

ترجمهٔ پیشنهادی: و گرداگردمان خاطره‌ای باقی ماند که ریشخندمان می‌کند / از خیالات دو کودک ستاره‌ای پیدا شد / آن را گمان بردند می‌توانند به دست آرند / یک دم برای دیدنش گردن کشیدند، سپس نردبان آرام و سرد افتاد / و رشتهٔ خواب از هم گسیخت.

متن عربی: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ حَقْلًا وَظَهِيرَةً (عبّاس، ۱۹۹۲: ۸۵).

ترجمه: عبدالله در جشنی بود و دستیارش (عبّاس، ۱۳۸۴: ۱۷۹).

نقد و بررسی: «حقل» که به معنای کشتزار و مزرعه است، «حفل» به معنای جشن خوانده شده. «ظهیره» نیز که به معنای نیمروز است، تصور شده «ظهیر» است به معنای دستیار و پشتیبان که به ضمیر مفرد مذکر غایب اضافه شده. چند سطری پس از این، دنبالهٔ همین شعر واژهٔ «ظهیره» تکرار شده که مترجم به درستی آن را «میانهٔ روز» ترجمه کرده است.

ترجمهٔ پیشنهادی: عبدالله کشتزاری بود و نیمروزی.

متن عربی: عَلَى سَطْحٍ مِنَ الطِّينِ / تَنْ رُبَابَةَ الْمَأْسَاةِ فِي كَفَّيْنِ مِنْ حَجَرٍ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۱۹).

ترجمه: بر لایه‌ای از گل / ربابهٔ تراژدی در دو دستی از سنگ ناله می‌کند (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۳۶).

نقد و بررسی: این بخشی از شعر محمود درویش است با عنوان «مَعْنَى الرَّبَابَةِ عَلَى سَطْحٍ مِنَ الطِّينِ». اولین لغزش در ترجمهٔ همین نام شعر دیده می‌شود: «منزل ربابه روی گل» (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۳۶). واژهٔ «مَعْنَى» که به معنای خواننده است، «مَعْنَى» به معنای منزل انگاشته شده

است. «ربابه» نیز که همان ساز معروف رباب است، نام شخص تصور شده، حال آن که ترجمه درست «مَعْنَى الرَّبَابَةِ عَلَى سَطْحٍ مِنَ الطَّيْنِ» چنین است: نوازنده رباب روی بام گلی. گفتنی است که واژه «سطح» که به معنای پشت بام است، «لایه» ترجمه شده که نادرست است. ترجمه پیشنهادی: روی بام گلی / ربابِ اندوه در دو دستِ سنگی ناله می‌کند.

متن عربی: لَمْ تَسْتَطِيعِي بَعْدُ أَنْ تَتَفَهَّمِي / أَنَّ الرَّجَالَ جَمِيعَهُمْ أَطْفَالٌ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۳۹).

ترجمه: چرا نمی‌توانی دریابی / که همه مردان کودک‌اند (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۷۳).
نقد و بررسی: در این ترجمه «لَمْ» که حرف نفی است و از عوامل جزم فعل مضارع به صورت «لَمْ» به معنای «چرا» خوانده و ترجمه شده است. فعل مضارع «تستطیعی» چنان که پیداست مجزوم به «لَمْ» شده و به همین سبب نونش حذف شده است.
ترجمه پیشنهادی: تو را یارای فهمیدن این نیست / که مردان همه کودک‌اند.

متن عربی: ثُمَّ خَبَا لَمْ نُدْرِكْ شَيْئًا / وَتَهْدِلُ كَفَانًا، أَعْضَتْ عَيْنَانَا / وَلِأَنَّ اللَّيْلَ الْمُوحِشَ يُوَلِّدُ فِيهِ الرُّعْبَ / لَنْ نَجْنِيَ حَتَّى الْحَبِّ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۴۴)

ترجمه: آنگاه که آتش خاموش می‌شود / دیگر چیزی نمی‌بینیم / دست‌هایمان آویزان می‌شود / و چشم‌هایمان بسته / چه شب وحشت‌آوری است که / وحشت در آن متولد می‌شود / چیزی عایدمان نمی‌شود جز عشق (عبّاس، ۱۳۸۴: ۲۸۴).

نقد و بررسی: از لغزش‌های ترجمه این شعر صلاح عبد الصبور، یکی مربوط به زمان افعال است و دیگری مرتبط با ترجمه نادرست بعضی عبارات. در جمله نخستین با این که «خبا ولم ندرک» هر دو ماضی‌اند، اما به صورت مضارع ترجمه شده‌اند. در ارتباط با نادرستی ترجمه بعضی عبارات به چند نکته باید اشاره کرد: نخست این که در ترجمه، واژه آتش آمده حال آن که این واژه نه در متن کتاب وجود دارد و نه حتی در دیوان شاعر. نام شعر، «یا نجمی... یا نجمی الأوحَد» است و مرجع ضمیر نهفته در فعل «خبا»، کلمه «شیء» در این

سطر است: *وتوهج قلبانا من شىء يؤلد فى الظلمة* (عبد الصبور، ۱۹۷۲، ۱: ۳۳۳). همچنین روشن است که واژه نار-آتش در عربی مؤنث است و مطابق دستور زبان عربی فعلی که فاعلش «نار» است باید مؤنث بیاید نه مذکر به ویژه اگر ضمیر مستتر باشد. دوم این که واژه «موحش» به وحشت آور ترجمه شده که نادرست می‌نماید؛ زیرا موحش در عربی نه به معنای وحشت آور و خوفناک، بلکه به معنای وهم آلود و ویران و خالی از سکنه و تنها و رازآلود است (آذرنوش: ۷۳۸ ذیل سرواژه وحش). این که شب وحشت آور، وحشت‌زا باشد، پیدا است که حشو است، اما حشوی که در متن اصلی وجود ندارد. سوم این که واژه «حتی» در سطر پایانی به معنای «الّا» تصور شده و نادرست ترجمه شده است. ترجمه پیشنهادی: سپس خاموش شد، چیزی ندیدیم / دستانمان آویخته، چشمانمان بسته / و چون شبِ وهم‌انگیز (تنهایی) وحشت‌زا است / چیزی هرگز عایدمان نمی‌شود حتی عشق.

متن عربی: *تاج السلطان القاتم تفاحه / تتأرجح أعلى سارية الساحة / والراحة ليست هاتيك الراحة / ويجر عباءته كبراً فى الجبانه* (عبّاس، ۱۹۹۲: ۱۶۱).

ترجمه: تاج تیره سلطان، سیب اوست / بر بالای میدان تکان می‌خورد / و آسایش نیست که راحت و آسودگی را برایت فراهم می‌آورد / و دامن کشان از سر کبر با ترس قدم برمی‌دارد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۳۱۳).

نقد و بررسی: در هر چهار سطر این ترجمه خطا دیده می‌شود؛ نخست این که «تا»ی وحدت در واژه «تفاحه»، ضمیر مذکر غایب تلقی شده و از این رو به «سییش» ترجمه شده است. دیگر این که در سطر دوم تصور شده این سیب است که بر بالای میدان تکان می‌خورد در صورتی که فعل «تتأرجح» فاعلش «أعلى سارية» است نه «تفاحه»؛ بنابراین، معنای سطر چنین است: بلندترین تیر میدان تاب و تکان می‌خورد. خطای سوم در سطر سوم است که

اسم اشاره «هاتیک»، اسم فعل تلقی شده و به «فراهم می آورد» معنا شده است. سرانجام این که واژه «جَبَّانَه» هم که معنای گورستان می دهد به «ترس» معنا شده است. ترجمه پیشنهادی: تاج تیره و تار سلطان، سیبی است / بلندترین تیرک میدان در جنبش و تاب است / آسودگی نه این آسودگی است / و در گورستان، عبایش را به نخوت می کشد.

متن عربی: تَعَزَفُ النَّيَاتِ فِي أَظْلَالِهَا السَّكْرَى عَذَارَى لَا نَرَاهَا ... / وَوَفِيقَهُ / تَبَعْتُ الْأَشْدَاءُ فِي أَعْمَاقِهَا ذِكْرَى طَوِيلَهُ (عبّاس، ۱۹۹۲: ۲۰۲).

ترجمه: نی‌ها در سایه‌های مست آن نواخته می شود برای دوشیزگانی که نمی بینمشان... / و دلدارش / بوهای مشک در اعماق آن زن، خاطرات زیادی را زنده می کرد (عبّاس، ۱۳۸۴: ۴۰۵ و ۴۰۷).

نقد و بررسی: این ترجمه این معنا را می رساند که این دیگرانند که برای دوشیزگان نی می زنند؛ حال آن که بر عکس، این دوشیزگان اند که نوازندگان نی اند. «عذارای» فاعل است و «نایات» مفعول به. دیگر این که فعل «لانری» که متکلم مع الغیر است به صورت متکلم وحده ترجمه شده. خطای دیگر در واژه «وفیقه» است که به «دلدارش» ترجمه شده؛ حال آن که «وفیقه» نه به معنای «دلدارش» بلکه نام دختری است که سیاب به او دل داده بود (بلاطه، ۱۹۷۱: ۲۵ و توفیق، ۱۹۷۹: ۴۹). این نام نه تنها در این جا که در جای جای برگردان فارسی به «دلدار» معنا شده است. همچنین «وفیقه» ترکیب اضافی تلقی شده است؛ بدین معنا که تصور شده «وفیق» به ضمیر مذکر غایب «ه» اضافه شده است؛ به همین علت به «دلدارش» ترجمه شده است. در سطر پایانی شعر نیز تصور شده که مرجع ضمیر پیوسته به «أعماقها»، «زن» یا همان دلدار است. خاستگاه این تصور نیز بی توجهی به واژه «وفیقه» و سیاق متن است؛ زیرا به خاص بودن نام «وفیقه» توجه نشده است. واپسین لغزش در همین سطر پایانی شعر است که فعل مضارع «تبعث» به گذشته استمراری ترجمه شده است.

ترجمه پیشنهادی: نی را در سایه‌های سرمستِ نزار، دوشیزگانی می‌نوازند که نمی‌بینیمشان
... / و وفیقه / بوهای خوش، در اعماق جاننش (وفیقه) خاطره‌ای دور و دراز می‌انگیزد.

نتیجه‌گیری

بی‌توجهی به دستور زبان عربی به عنوان زبان مبدأ، ترجمه نادرست واژه‌ها و جمله‌ها، تغییر نابه‌جای زمان افعال از قلم انداختن بعضی عبارات، نادیده گرفتن بافت سخن و مقصود متن مبدأ، شتابزدگی و ناپیوستگی و ناسختگی از جمله لغزش‌ها و نقصان‌هایی هستند که در کتاب «رویکردهای شعر معاصر عرب» می‌توان دید. اینها همه سبب شده مواردی نه کم شمار از این ترجمه، نامناسب و ناسازگار با متن مبدأ از کار درآید. چاپ دوباره کتاب با چشم‌پوشی از خلل‌ها و کاستی‌های نه بس کم ترجمه مطلوب و دلپذیر نیست. بایسته است که از نو چنان که در خور کتاب و پدیدآورنده آن است، ترجمه یا دست کم با دقت و تأنی ویراسته شود.

منابع

- آذرنک، عبدالحسین. (۱۳۹۴). *تاریخ ترجمه در ایران از دوران باستان تا پایان عصر قاجار*. چ ۱. تهران: انتشارات ققنوس.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۹). *فرهنگ معاصر عربی-فارسی*. چ ۱. تهران: نشر نی.
- انوری، حسن. (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*. چ ۲. تهران: انتشارات سخن.
- بلاطه، عیسی. (۱۹۷۱). *بدر شاکر السیاب حیاتة وشعره*. بیروت: دارالنهار.
- توفیق، حسن. (۱۹۷۹). *شعر بدر شاکر السیاب دراسة فنیة وفکرية*. ط ۱. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۷۷). «ابهام و نارسایی در ترجمه‌های فارسی، ریشه یابی و چاره‌جویی». *مجله فرهنگی و هنری بخارا*. ش ۴. صص ۶۳-۴۹.
- حیدری، احمد و همکاران. (۱۳۹۸). «بررسی و نقد ترجمه نونیه ابوالفتح بستی به زبان فارسی؛ با تکیه بر اصل کمیت». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۹. ش ۲۰. صص ۱۹۵-۱۶۱.
- خان‌جان، علیرضا. (۱۳۹۴). «الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس از گذشته تا به امروز». *فصلنامه علمی-فرهنگی مترجم*. س ۲۴. ش ۵۷. صص ۱۰۴-۸۱.
- الزیات، أحمد و إبراهيم مصطفى. (۱۳۸۶). *المعجم الوسيط*. ط ۶. طهران: مؤسسة الصادق للطباعة والنشر.
- سیدان، الهام. (۱۳۹۵). «نقد تقابلی ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة جبران خلیل جبران». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۶. ش ۱۴. صص ۱۱۰-۸۵.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۷). *شعر معاصر عرب*. چ ۲. تهران: انتشارات سخن.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۸). *هفت گفتار درباره ترجمه*. چ ۹. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- صلح جو، علی. (۱۳۹۶). *گفتمان و ترجمه*. چ ۸. تهران: نشر مرکز.
- عبّاس، إحسان. (۱۹۹۲). *اتجاهات الشعر العربي المعاصر*. ط ۲. عمّان: دارالشروق للنشر والتوزيع.
- عبّاس، احسان. (۱۳۸۴). *رویکردهای شعر معاصر عرب*. ترجمه حبیب الله عبّاسی. چ ۱. تهران: انتشارات سخن.
- عبد الصبور، صلاح. (۱۹۷۲). *الديوان*. ط ۱. بیروت: دار العودة.

کریمی حکاک، احمد. (۱۳۸۹). *طبیعة تجدد در شعر فارسی*. ترجمه مسعود جعفری. چ ۲. تهران: انتشارات مروارید.

لطفی‌پور ساعدی، کاظم. (۱۳۹۴). *درآمدی به اصول و روش ترجمه*. چ ۱۰. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Meisami, Julie Scott & Paul Starkey. (1998). *Encyclopedia of Arabic literature*. 1sted. London and New York: Routledge.

Munday, Jeremy. (2016). *Introducing Translation Studies, Theories and Applications*. 4thed. London and New York: Routledge.

